

پیوستگی‌ها و گستاخانهای فرهنگی

●● نوشته خسرو ناقد - از آلمان

ایرانی که به آینده مملکت خود علاقه‌مند است نمی‌تواند نسبت به مطالبی که هانتینگتون در مقاله معروف خود مطرح ساخته است بی‌علاقه باشد.^۱

مقاله حاضر کوششی است تا به رغم تنگناها و محدودیت‌هایی که در راه ورود به چنین بحث‌هایی وجود دارد، از دیدگاهی انتقادی به بررسی آینده و چگونگی دادوستدهای فرهنگی پرداخته و در کنار اشارات و یادآوری‌های تاریخی، بار دیگر به گفتگو و مناظره میان بینش‌های گوناگون پیرامون مسئله برخورد فرهنگ و تمدنها دامن زند.

بی‌گمان گزندی که در گذر زمانه از نزدیکی‌های ناآگاهانه - و گاه ناگزیر - با فرهنگ و تمدن‌های بیگانه به ایرانیان رسیده است، مارا در گزینش راه‌های خردمندانه دادوستد اندیشه و پذیرش روش‌های هشیارانه پیوند فرهنگی، سخت بیناک ساخته است. مردمان شرق زمین، و به ویژه ما ایرانیان، دیرگاهی است که نگران آینده فرهنگی خویشیم و بیم آن داریم که مبادا نفوذ فرهنگ و تمدن‌های زورمند و جهان‌شمول به فرهنگ و هویت ملی ما آسیب رساند و ارزش‌های معنوی و سنت دیرپایی ما را خدشه‌دار سازد؛ زیرا نیک می‌دانیم که فرهنگ ملی، به مثابه مجموعه اندیشه‌ها، باورها،

اشاره:

پس از انتشار مقاله «رویارویی تمدن‌ها»، نوشته «سامونل هانتینگتون»،^۲ استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، مباحثی گسترده‌تر از آنچه تا آن زمان پیرامون مسئله برخورد فرهنگ و تمدنها مطرح بود، میان نظریه‌پردازان و پژوهشگران کشورهای جهان درگرفت که بیش از همه نشان‌دهنده اهیت نکته‌های مطرح شده در نظریه هانتینگتون بود، به ویژه که وی اساس کار خود را بر نقد و بررسی چگونگی روابط آینده کشورهای صنعتی غرب و کشورهای به اصطلاح جهان سوم و در صدر آنها کشورهای اسلامی گذارد است و این رو آراء و نظرات وی بد عنوان رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک می‌تواند تأثیر بسزایی در استراتژی سیاسی و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی کشورهای غربی و روابط آنها با کشورهای دیگر داشته باشد، شاید بر این اساس، در ایران نیز صاحب‌نظران و نشریات گوناگون کمابیش به طرح کلی و نقد و بررسی اجمالی این مسئله پرداختند و نظریه «رویارویی تمدن‌ها» تا حدی شناخته و به بحث گذارده شد. ولی برخلاف آنچه انتظار می‌رفت ارزیابی همه جانبه و بررسی دقیق این نظریه به محاذی علمی و دانشگاهی ما راهی نیافت و به مرور زمان از شدت و وسعت بحث‌های عمومی نیز کاسته گردید و این موضوع حیاتی و با اهمیت بدبست فراموشی سپرده شد و تا حد شعارهای سیاست و کم‌مایه سیاسی نزول کرد؛ و این در حالی است که «هیچ اندیشمند

را پذیرا شویم، «تنها راه رستگاری و نجات» را در ستیز با غرب و
جدال بی پایان با هرچه نام و نشان از غرب دارد پنداشته ایم؛ و کمتر
فرصت و امکان آن را یافته ایم که به خود و جهان پیرامون خود
بهزادازیم و با تأمل و تعمق به گذشته و حال و آینده سرزمین و
ملت و فرهنگمان بنگریم و با تکیه بر تجربه های تلخ و شیرین
گذشته، راه حلی مناسب و خردمندانه برای مسایل و مضلات
جامعه خود بیابیم. شاید به همین علت نیز در کوشش هایمان برای
هرراهی و همیانی با دگرگونی های ثرفری که در صد و پنجاه سال
گذشته در جهان روی داده است موقفیت چندانی نداشته ایم.

در سالهای پایانی قرن بیستم بیانی آن می‌رود که نه تنها سهم مادر تأثیرگذاری فرهنگی و معنوی بر سیر تحولات جاری در جهان اندک و ناجیز باشد، بلکه در یزدیرش آکاها نه دستاوردهای تمدن پسری و گزینش هوشیارانه علوم و تکنولوژی جدید - به مناسبت حال و نیاز جامعه خود - ناکام بمانیم. و این درحالی است که با پیروزی انقلابیان، به عنوان پیشگامان تحولات عمیقی که در حال حاضر جهان را دربر گرفته و ساختار و بنیاد همه چیز را در هم کوییده است، به شمار می‌آئیم. سخن به ناحق نزفته است اگر ادعا کنیم که نزدیک به یک قرن است که در «غرب گرانی» و «غرب ستیزی» دست و قلم توانانی داشته‌ایم، بی‌آنکه بطور جدی و مؤثر قدمی در راه «خودشناسی» و «غرب شناسی» برداریم و در چگونگی انتخاب و اقتباس از علوم جدید و تکنولوژی مدرن، مبتکر و مستعد باشیم. در این میان و شاید بیشتر بر اثر رویدادهای بیدارکننده یکی دو دهه اخیر، محدود کسانی در راه اعتدال افتاده و بطور جدی خود را با مسئله تلاقی فرهنگ‌ها و تأثیر متقابل تمدن‌ها مشغول داشته‌اند و منصفانه در مورد پیامدها و سود و زیان‌های آن بهداوری و چاره‌جوئی نشسته‌اند.

امروزه انسان فرهیخته و دوراندیش - در هر گوشه از جهان که باشد - این واقعیت را دریافت و پذیرفته است که هراسیدن از گفت و شنود و دوری گزیدن از رفت و آمد و دست کشیدن از دادوستدهای فرهنگی و فکری با جوامع و تمدنهای دیگر و پنهان شدن در پشت «برده آهنین»، گوشه نشینی و خاموشی و پزمردگی روحی و زوال استعدادهای جوان را در پنهان دانشهای گوناگون در بی خواهد داشت. شکی نیست که چنین فرآیندی نخستین و پارزترین اثرات خود را در نابسامانی‌های اجتماعی و رکود اقتصادی نشان می‌دهد. بی تردید احساس درماندگی در برابر فرهنگ و تکنولوژی غرب و نابودی قوهٔ خلاقیت جوانان و گرایش به دنباله‌روی و تقلید، و نیز ناتوانی در شناخت انتقادی ارزش‌ها و معیارهای منبعث از تمدن مغرب زمین و سرانجام بی ایمانی آنان به مسأله‌ای هنگ، و فکری خودی، ازحمله آفت‌های بنیاد راندازی

○ گزندی که در گذر زمانه از نزدیکی های نا آگاهانه - و
گاه ناگزیر - با فرهنگ و تمدن های بیگانه به ایرانیان
رسیده است، ما را در گزینش راههای خردمندانه
دادوستد اندیشه و پذیرش روشهای هشیارانه پیوند
فرهنگی، سخت بیمناک ساخته است.

○ نزدیک به یک سده است که در «غرب گرایی» و «غرب ستیزی» دست و قلمی توانا داشته ایم، بی آن که به گونه جدی و مؤثر گامی در راه «خودشناسی» و «غرب شناسی» برداریم.

۰ عصر شکوفایی فرهنگی و دوران پر افتخار تمدن ایرانی - اسلامی زمانی بود که جدل‌های علمی و فلسفی و تبادلات فرهنگی و فکری آزادانه صورت می‌گرفت و هراسی از تماس و تعاطی افکار در میان نیوی.

معیارها، ارزش‌ها، آرمان‌ها و سنت‌های جامعه‌ما، در درازنای تاریخ پُرفراز و نشیب سرزمینمان، پیوند عاطفی و همبستگی ملّی مردمان این مرزو بوم را استوار و پایدار نگاه داشته است و شکنی نیست که در آینده نیز بقای کشور و سر بلندی و راستگاری ملت در گرو حفظ و گسترش همین مجموعه نشأت گرفته از فرهنگ ایرانی - اسلامی خواهد بود.

بدون شک هراس و اندیشهٔ ما در این زمینه بی‌پایه و اساس نیست و بر بنیاد تجربه‌های تاریخ معاصر روابط فرهنگیمان با مغرب زمین استوار است؛ روابطی که گرچه روشنفکران ما از همان آغاز در ایجادش کوشنا و از تمراتش دلخوش بودند، ولی دریغاً که در چگونگی پیشرفت و کم و کاست و سود و زیانش سهم چندانی نداشتند یا نخواستند داشته باشند. حاصل اینکه امروزه دیدگاه‌ها و داوری‌های ما، و نیز آداب معاشرت و طرز لباس پوشیدن و پسند و گزینش ما، بی‌تأثیر از تمدن و فرهنگ غرب نمانده و شیوهٔ نگرش و روش پرخوردمان با آثار فرهنگی و نمودهای تمدن مغرب زمین نیز بطور کلی از دو صورت بیرون نبوده است: یا راه سهل و بی‌تكلف قبول و طرفداری و تبلیغ معیارهای بیگانه با فرهنگ خود را در پیش گرفته‌ایم، طریق خود را تنها راه رسیدن به «ترفی و تجدد» انگاشته‌ایم، و از پیوستن به «کاروان معرفت» به خود بالیله‌ایم؛ یا، بدون آنکه رنج شناخت انتقادی ارزش‌های فرهنگی مغرب زمین

زبانهای بیگانه به زبان عربی آوردن، و این لغات بیشتر در علوم دخیله، چون علم نباتشناسی و حیوانشناسی و علوم فلسفی بود. مترجمان در بسط و نشر فرهنگ یونانی در جهان اسلامی خدمات شایانی انجام دادند و راه آیندگان را باز کردند و هموار نمودند و موجب اتصال تمدن هلنی با جهان اسلام در قرون وسطی شدند؛ زیرا مسیحیان رُم ابتدا متفکران یونانی را از طریق مترجمان و حکماء عرب و اسلام شناختند. چه بسا آثار ارزشمند یونانی که نسخه اصلی آن از میان رفته ولی ترجمه‌های عربی یا لاتینی و عبری منقول از آنها باقی مانده است.^۳

البته به این نکته مهم و اساسی نیز باید اشاره کرد که در گذشته اندیشمندان و فرزانگان مشرق زمین با اتکاء به فرهنگ و اندیشه‌های پاگرفته در شرق، در میدان جدل و جدالهای نظری حضور می‌یافتدند و از این رو هیچگاه در پرتگاه تقليد کورکورانه و دنباله‌روی محض نمی‌افتادند. آنان با نقد و سنجش، هوشیارانه نظرات و گزینش و پذیرش آگاهانه آراء و افکار فلاسفه و دانشمندانِ مغرب زمین، از استقلال فکری و خلاقیت و قدرت تعیین پرخوردار بودند و مقوه و مجدوب هر نظریه جدید و فکر بی‌بنیادی نمی‌شدند. بی‌گمان شهاب‌الدین یحیی سهروردی نوته ممتاز این دسته از فرزانگان و نمودگار بر جسته روشنفکر اصیل ایرانی است. شیخ اشراق «یکسره از مقاهم دیرینه چشم نهوشید؛ ولی به اقتضای فکر اصیل ایرانی خود، علی‌رغم تهدیدات متنفذان تنگ نظر، به استقلال اندیشید. در فلسفه او سنن فکری ایران باستان که اندکی در آثار محمد زکریای رازی و ابو حامد غزالی و اسماعیلیان جلوه‌گر شده بود، با افکار حکیمان و الهیات اسلامی همساز گردید. جزم اندیشان خون‌آشام که در همه اقالیم و اعصار برای پوشانیدن ناتوانی فکری خود، به زور توسل جسته‌اند، بر او رشک بردن و به سلطان صلاح‌الدین نوشتند که تعالیم سهروردی اسلام را به خطر می‌اندازد و سرکوبی آن لازم است. سلطان خواست آنان را برآورد. پس فلسفه جوان ایرانی در سال سی و ششم عمر با آرامش به مرگ تن داد؛ مرگی که او را در زمرة شهیدان حقیقت درآورد و بدوانی جاودانی بخشید. سهروردی شخصیتی ممتاز داشت. از استقلال فکری و قدرت تعیین و نظام پردازی پرخوردار بود، و از اینها بالاتر نسبت به سنت ایرانی وفادار بود. در مورد قضایای مهم، گوناگون با فلسفه افلاطون درافتاد و فلسفه ارسطور را صرفاً مقدمه نظام فلسفی خود شمرد و آزادانه انتقاد کرد. هیچ موضوعی از انتقاد او برکنار نماند. حتی منطق ارسطوی را مورد بررسی دقیق قرارداد و برخی از اصول آن را ابطال کرد. وی به راستی نخستین نظام پرداز تاریخ فلسفه ایران بود که حقایق همه شیوه‌های فکری ایران را بازشناخت و با کاردانی درهم آمیخت و نظام نوی پرداخت. این فرزانه تیزاندیش در سراسر

است که از این طریق به جان جوامع شرقی خواهد افتاد. فراموش نکنیم که ایران همواره سرزمین تلاقی فرهنگها و تمدنهای گوناگون بوده است و ایرانیان از زمانهای باستان، چه در گستره هنر و ادبیات و چه در زمینه دیانت و حکمت و تکوین و تکمیل علوم مختلف، به همان اندازه از دیگران مایه گرفته و از تجارب آنان آموخته‌اند که به ملت‌های جهان مایه داده و سود رسانده‌اند. اکنون دیگر دیرزمانی است که تأثیرات متقابل فرهنگ و تمدنها در گستره دانشهای گوناگون، به روشی پیدا و آشکار شده و بر دعوی‌های بی معنی و حجت‌های بی‌پایه برخی از نظریه پردازان که مبدأ و منشاً هر علم و دانشی را فقط در مغرب زمین جستجو می‌کردند، خط بطلان کشیده است. این واقعیتی است انکارناپذیر که فرهنگ و تمدنها هیچگاه به سان جوامعی مستقل و سربسته نبوده و حتی در عهد باستان نیز تماس و تبادلاتی میان تمدنها که از لحاظ مسافت و زبان از هم دور بوده‌اند، وجود داشته است. البته بدیهی است که برخورد فرهنگ و تمدنها همیشه با صلح و تفاهم متقابل همراه نبوده و اختلاف‌ها و ناسازگاری‌هایی نیز وجود داشته که گاه با جنگ و خونریزی، گاه از راه مناظره و مباحثه و گاه با گذشت زمان به سازگاری و وفاق انجامیده و به هر حال همیستی ملت‌های مختلف با فرهنگ‌هایی گوناگون تا به امروز ادامه داشته است.

به جرأت می‌توان گفت که عصر شکوفائی فرهنگی و دوران پُر افتخار تمدن ایرانی - اسلامی زمانی بود که جدل‌های علمی و فلسفی و تبادلات فرهنگی و فکری، آزادانه صورت می‌گرفت و هراسی از تماس و تعاطی افکار در میان نبود. می‌دانیم که بزرگان و نام‌آوران مشرق زمین در آشنازی و مواجهه با تمدن‌های بیگانه و دادوستدهای فکری همواره پیشقدم بودند و مناظره میان بینش‌های گوناگون فلسفی و جدل‌های نظری و اختلافات فکری را یکی از طرق رسیدن به حقیقت می‌دانستند. سنت مناظره در جهان اسلام، و به ویژه در ایران، همواره با حفظ حرمت صاحبان افکار همراه بوده است و اگر تخطه‌ای و تهدیدی نیز در کار بوده از سوی تنگ نظران متعصب و بی‌دانشی اعمال می‌شده است که خواسته یا ناخواسته مورد سوءاستفاده قدرت طلبان و زورمندان قرار می‌گرفتند. افزون بر اینها، می‌دانیم که در تاریخ مشرق زمین عصری به نام «نهضت ترجمه» وجود داشته است که خود نشان از تبادل فرهنگی و دادوستد فکری دارد و خبر از علاقه شرقیان به آشنازی با فرهنگ و تمدن سرزمین‌های دور و نزدیک می‌دهد. نهضت ترجمه «موجب چنان انقلاب فکری و فرهنگی و لغوی گردید که در تمام تاریخ بشری نظری نداشت، حتی بر رنسانس اروپا در قرن پانزدهم میلادی نیز برتری داشت. برخورد مسلمانان با فرهنگ‌ها و فلسفه‌های بیگانه، آنها را وادار می‌کرد تا هرچه به تعبیر فراگرفته بودند به محک عقل بسنجدند.... بسیاری از مترجمان لغاتی را از

افکار و دانشها را پذیرفت که با اصول عقاید آن هماهنگی و وفاق داشت. مسلمانان با آگاهی از احتیاج به فراگرفتن علوم تمدنی دیگر، به ترجمه برداختند و به سرعت آنچه از این علوم مطابق اصول و بنیاد تمدن و دین خودشان بود پذیرفتد و خود را با سلاح منطق و فلسفه بیاراستند و آنچنان در علوم و فلسفه به درجات عالی نایل شدند که قرنها بعد، کلام و فلسفه یهودی و مسیحی را ساخت تحت تأثیر خود قرار دادند. از یک جهت وضع جامعه اسلامی آن زمان شبیه بهوضع فعلی است که در آن، بار دیگر تمدن اسلامی با علوم تمدنی بیگانه مواجه شده است. گرچه این بار در پشت این علوم و دانشها جدید فشار نظامی و اقتصادی و سیاسی نیز نهفته است، لیکن متأسفانه طی قرن گذشته هیچ یک از اقداماتی که مسلمانان هزار سال پیش جهت تفوق بر دانشها دیگران انجام دادند، صورت نگرفته است. نه نهضت معقولی برای ترجمه انجام گرفته و نه به کنه تمدن غربی توجه شده و نه در جذب جوانب مختلف تمدن غربی کوچکترین تمیز و انتخابی به کار رفته است؛ مخصوصاً توسط ایرانیان که در گذشته خود بزرگترین سهم را در ایجاد و رشد معارف اسلامی داشته‌اند.... از آغاز قرن حاضر آشنایی با معارف اسلامی بین گروهی از فرنگ‌رفته‌ها و بعداً «غربزده»‌ها تا آن حد تضییف شد که برخی اصلاً منکر وجود آن شدند و در جهت پنهان ساختن جهل خود اهمیت آن را انکار کردند و علاقه آنها به علوم و معارفی که ساخته اجداد آنهاست و قرناها رهبر فکر و اندیشه نیمی از جهان بوده است، از خود غربی‌ها کمتر شد. افراد این گروه کوشیده اندتا با فراموشی گذشت، خود را غربی جلوه دهند، با این نتیجه که هم معارف ارزنده پیشین را از دست داده اند و هم موفق به کسب علوم غربی نشده‌اند، مگر در موارد

بسیار ظاهری و پیش‌پا افتاده؛ زیرا کسب علوم جدید برای تمدنی که خود دارای علوم و معارف ریشه‌دار و عمیق است، بدون آگاهی از زمینه تاریخی و فکری خود آن تمدن، مقدور نیست. برای ترجمه دو زبان لازم است: باید مطلبی را از زبانی به زبانی دیگر ترجمه کرد و نمی‌توان زبانی را به خلاً منتقل کرد. در نتیجه این سهل‌انگاری در مقابل میراث فکری و معنوی در اکثر کشورهای اسلامی از جمله ایران، بحران فکری و روحی شدیدی به وجود آمده است و سایه خود را بر تمام شؤون اجتماعی افکنده است. دیگر نمی‌توان با جهل درباره گذشته به سوی آینده رفت؛ چون گذشته فقط گذشته نیست بلکه ریشه حال و آینده است، مخصوصاً در مسائل مربوط به تفکر و معارف که فوق زمان و تقسیم‌بندی‌های بین گذشته و حال و آینده قرار دارد. امروزه باید معارف اسلامی و ایرانی را شناخت و با آگاهی کامل، به حل مسائلی که عصر حاضر در مقابل ایرانیان و مسلمانان و شرقیان به طور کلی قرار داده است، مبادرت ورزید.^۵

○ در گذشته، اندیشمندان و فرزانگان شرق زمین با اتکاء به فرهنگ و اندیشه‌های پاگرفته در شرق، در میدان جدل و جدالهای نظری حضور می‌یافتدند و از این رو هیچ گاه به پرتگاه تقلید کورکورانه و دنباله‌روی محض نمی‌افتادند. آنان در پرتو استقلال فکری و خلاقیت و قدرت تعمیم و نیز نقد و سنجش هوشیارانه نظرات و گزینش و پذیرش آگاهانه افکار فلاسفه و دانشمندان بیگانه، از خطر مقهور و مஜوب شدن در برابر هر نظریه تازه و افکاری بینای مصون می‌مانند.

○ بی‌گمان، برخورد فرهنگ‌ها در آستانه سده بیست و یکم تفاوت‌هایی اساسی با گذشته دارد و ارتباط و نزدیکی‌ها، و نیز تقابل و رویارویی‌ها، با چنین گسترده‌گی و شدتی که امروزه شاهد آن هستیم، سابقه نداشته است. اما امروز نیز به شرط شناخت کافی از فرهنگ و تمدن مغرب زمین و ارزیابی دقیق وضع کنونی جهان و از همه بالاتر، با آگاهی کامل به نقاط ضعف و قوت و توانایی‌ها و قابلیت‌های فرهنگ ملی خود، خواهیم توانست هوشیارانه سهم بسازانی در تنظیم روابطمن با دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها داشته باشیم و در شکل‌گیری نظام جهانی در سطحی گسترده مفید و مؤثر واقع شویم.

□□□□□□□□□□□□□□□□□□
نظام فکری خود هماهنگی تأمی بین عقل و عاطفه برقرار ساخت و از این رو بیش از سایر متفکران، از عهده تسخیر اذهان برآمد.^۶

در اینجا سزاوار است که نظرات یکی از مسلمانان اندیشمند معاصر را نیز در زمینه چگونگی دادوسته‌های فکری و فرهنگی بازگو کنیم. البته با توجه به این امر که از تاریخ طرح آنها نزدیک به سه دهه می‌گذرد؛ که خود حجت قاطعی است بر این ادعا که ایرانیان نیز کلا از اشتغال فکری به مسئله برخورد فرهنگ و تمدنها و کوشش در راه چاره جویی برای حل آن غافل نبوده‌اند. دکتر سیدحسین نصر در زمرة محدود متفکران مسلمانی است که در روزگار او ج گیری غریگرایی به طرح این مباحث برداخت. وی در کتاب «معارف اسلامی در جهان معاصر» چنین می‌نویسد: «اسلام در جذب علوم و معارف تمدنی‌های پیشین با نیروی تمیز پیش رفت و در جذب وهضم مطالب بی تفاوت نبود، بلکه فقط آن سلسله

گوناگون یاری رسانده و به آن شتاب بیشتری داده، بلکه در خدمت صلح و دوستی و تفاهم و همیستی مسالمت‌آمیز قرار گرفته و بهروزی و نیزبختی ملت‌هارا به همراه داشته است. اما هر زمان که تماس و نزدیکی میان شرق و غرب با برتری جوئی و آزمندی و کبرو ریا همراه بوده و به قصد سیاست طلبی و چیرگی انجام گرفته است، زبانهای مادی و معنوی بسیاری به بار آورده، پیامدی جز سیه روزی و سورج‌بختی انسانها نداشته و در نهایت به بدینی و دوری و دشمنی انجامیده است.

در وضع کنونی نیز، از سوئی برخی از کشورهای غربی پس از یک دوره طولانی تسلط و چیرگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر بعض بزرگی از سرزمینهای شرقی، حاضر و قادر به قبول این واقعیت نیستند که عصر برتری جوئی و سیاست طلبی و «آقائی بر جهان» به پایان رسیده و ملت‌های تحت ستم دیرزمانی است که به تکاپو افتاده اند تا زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی و مناسبات سیاسی و روابط اقتصادی خود را مستقلأ در دست گیرند و در فرست تازه‌ای که به دست آمده است، در تنظیم و شکل‌گیری «نظم نوین جهانی» سهیم و شریک باشند. از این رو نظریه پردازانِ مفروض غربی بهر حرکت و جنبش آزادیخواهانهای که در کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» به‌منظور حفظ منافع ملی و احیای هویت فرهنگی برپا می‌شود، به چشم دشمن بالقوه می‌نگرد و با کوبیدن مهر «بنیادگرانی» و اصطلاحاتی می‌معنای دیگری، که خود نیز تاکنون تعريفی مشخص از آن به دست نداده اند، سعی در پدنام نمودن آن دارند. از سوی دیگر، شگفت آور نیست که ملت‌های ستمدیده نیز که قرنها از نعمت آزادی و حق تعیین سرنوشت خود محروم مانده اند، در تماسها و برخوردهایشان، بدین و حساس و محتاط باشند و گاهی در حرکت‌های اوایله به سوی کسب آزادی و استقلال و احیای ارزش‌های معنوی و معیارهای اخلاقی خویش، به افراط و تفریط گراییده و گام‌های شتابزده و نستجیده ای بردارند که گرچه اغلب از روی خلوص نیت و به قصد دستیابی هرچه سریعتر به هدفهایشان صورت می‌گیرد، اما تجربه نشان داده که نتیجه‌ای جز آنچه بحث نموده است به دست خواهد آمد.

در حال حاضر بیم آن می‌رود که دستاوردها و آثاری ارزشی که در طی قرون متعددی در نتیجه تماس و تأثیر متقابل فرهنگ و تمدن‌های گوناگون نصیب جامعه بشری گشته است به دست فراموشی سیرده شود و در عوض برپایه تجارب ناخواشایند و گزند و زیانی که به سبب سوءاستفاده‌ها و برتری جوئی‌ها و سلطه طلبی‌های پاره‌ای از دول غربی و نیز بر اثر ناآگاهی و غفلت و خودکامگی و سرسپردگی برخی از قدرتمندان شرقی به ملت‌های جهان رسیده است، تأکید بیشتری شود. امروز «خطوط کسل» میان تمدنها، به عنوان نقاط حساس و عامل بروز درگیری‌های آتی، از

ناگفته پیداست که در روزگار ما پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی، ویژگی و پیچیدگی خاص خود را دارند. افزون بر این، پیشرفت سرسام آور و گاه بی‌رویه تکنولوژی و گسترش وسایل ارتباط جمعی، جهان ما را از بنیاد دگرگون ساخته است. سوای اینها، در تناسب و موازنۀ قدرت میان شرق و غرب نیز جایگاهی‌های صورت گرفته است؛ لذا مسایل و مشکلات زمان‌ما راه حل‌های مخصوص به‌خود را می‌طلبند و میراث فکری و فرهنگی ما، گذشته از احساس غرور و افتخار و شور و شوقی که در درون ما زنده می‌کند، حکم راهبر معنوی و راهنمایی را دارد که در گزینش راه و روش صواب و تیز سره از ناسره، به‌یاری ما می‌آید. بی‌گمان برخورد فرهنگ‌ها در آستانه قرن بیست و یکم میلادی تفاوتی اساسی با گذشته دارد و باید اذعان کرد که ارتباط و نزدیکی‌ها، و نیز تقابل و رویاروئی‌ها، با چنین گسترده‌گی و شدتی که امروزه شاهد آن هستیم، سابقه نداشته است. از این رو بدینه است که در اثر این برخوردها، در جوامعی که به‌هر دلیل‌آمادگی جذب و دفع آگاهانه و آزادانه عناصر فرهنگی بیگانه را ندارند، تردید و نگرانی‌های وجود آید. مع‌الوصف امروز نیز چون گذشته‌های دور به شرط داشتن شناخت کافی از فرهنگ و تمدن مغرب زمین و از زیبایی دقیق وضع کنونی جهان و از همه بالاتر با وقوف کامل به نقاط پیغام و قوت و توانانی‌ها و قابلیت‌های فرهنگ ملی خود، قادر خواهیم بود که با دخالت هوشیارانه، سهم بسازی در تنظیم روابطمن با ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر داشته باشیم و در شکل‌گیری نظام جهانی نیز در سطح گسترده‌ای مؤثر و مفید واقع شویم. آنچه در این راه به‌هستی فرهنگی و هویت ملی ما صدمه خواهد زد و ما را از رسیدن به سر منزل مقصود باز خواهد داشت، کزاندیشی‌هایی است که به موجب آن یا به گزافه‌گونی درباره تاریخ گذشته خود بپردازیم و در سر خیال «تمدن بزرگ» و «حکومت جهانی» و برتری قومی و مذهبی و نژادی بپردازیم، یا در راه تعصب و قشریگری و افراط‌گرانی افتیم، بدون در نظر داشتن واقعیت‌های دنیای امروز ستیزه جوئی و ناسازگاری پیشه کنیم، و شعار را جایگزین شور سازیم.

باری، با نگاهی گذرا به تاریخچه روابط فرهنگی میان شرق و غرب - به‌ویژه در سه سده اخیر - تجربه‌های تلغی و شیرین بسیاری را می‌توان برشمرد که بی‌شک از زیابی همه جانبه هر یک می‌تواند موضوع تحقیق جداگانه‌ای قرار گیرد. اما به طور کلی تجرب گوناگون را در این زمینه می‌توان به دو دسته تقسیم نمود (روابط اقتصادی و سیاسی نیز از این قاعده مستثنی نیست): هرگاه پیوندها و دادوستدهای فرهنگی و علمی از روی خلوص نیت و فارغ از سوءاستفاده‌های اقتصادی و دور از سوءنیت‌های سیاسی صورت پذیرفته است، نه تنها به سیر تکامل هنر و دانش‌های

شکوفائی استعدادها شده و آفرینش آثار هنری و تکوین و تکامل علوم را بهمراه داشته است. برکسی پوشیده نیست که در همه دوران‌ها و در موقع حساس و بحرانی و هرگاه که بیم آن می‌رفته است که رشته‌های همیستگی و همدردی و همکاری میان ملت‌ها بر اثر سیاهکاری‌ها و شرارت‌های قدرت‌طلبان و سودپرستان از هم بگسلد، مصلحان و متکران و روشنفکران سرزین‌های گوناگون، به منابه وجود انها بیدار بشریت، آفرینندگان اندیشه‌های بشردوستانه و پیشگامان راه صلح و دوستی و برادری و عدالت خواهی بوده اند و ندای «بنی آدم اعضای یکدیگرند» ایشان هشدار دهنده و بیدار کننده بوده است. اینان اگرچه همیشه در رساندن پیام خود به گوش جهانیان و کارگر ساختن آن کامروا و پیروز نبوده اند، اما افکار و آثارشان راهنمای راهبر آیندگان و ادامه‌دهندگان راهشان بوده و دیر با زود به بار نشسته است.

پانوشت‌ها



۱. بنگرید به ترجمه مقاله هانتینگتون در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۹-۷۰، خرداد و تیر ۱۳۷۲.

۲. بنگرید به مقاله «رویارویی تمدن و سازندگی آینده پسر» نوشته سیدحسین نصر در نشریه کلک، شماره ۶۰، اسفند ۱۳۷۳.

۳- تاریخ فلسفه در جهان اسلام، حنا الفاخوری - خلیل الجر، ترجمه عبدالمحمدم ایتی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷. ص ۳۴۲-۳۴۶. و همچنین بنگرید به تاریخ فلسفه اسلامی، هانزی کرین، ترجمه جواد طباطبائی، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۹-۳۹.

۴. سیر فلسفه در ایران، اثر محمد اقبال لاهوری، ترجمه ا.ح. آریان پور، تهران، ۱۳۴۷. نقل به اختصار از صفحات ۹۳-۷۹. علامه اقبال لاهوری خود نیز تحت تأثیر افکار سه‌وردي، در سروده‌ها و نوشته‌هایش، در کتاب انتقاد شدید و آگاهانه از تباہی‌ها و کژروی‌های جوامع غربی، از رواج دانش و پیشرفت علوم در غرب به نیکی یاد می‌کند و همواره بر پیوند سازنده علم و معنویت و عقل و عشق، تأکید دارد و راه رستگاری بشریت را در همانگی و امیزش این دو عنصر ازی و اصل اساسی می‌داند:

غربیان را زیرکی ساز حیات
شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق شناس
کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون با زیرکی همیر شود
نقشبند عالم دیگر شود

خیز و نقش عالم دیگر بنه
عشق را با زیرکی آمیز ده

۵. معارف اسلامی در جهان معاصر، سید حسین نصر، چاپ اول، تهران ۱۳۴۸

۶. راقم این سطور در مقاله دیگری به بررسی یکی از نمونه‌های ارزش‌نده تلاقي فرهنگ‌های شرق و غرب پرداخته است. بنگرید به مقاله «پیوندی جادوانه میان غرب و شرق»، نشریه کیان، سال پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴.

جنبه‌های مختلف به بحث گذاشته می‌شود و مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، بدون آنکه از «خطوط پیوند» میان تمدنها و همبستگی‌ها و پیوستگی‌های فرهنگی و خویشاوندی‌های معنوی دیرپائی که خاور و باختر و شمال و جنوب را به هم متصل می‌کند و می‌تواند به منابه پادزه‌ری مؤثر در رفع بحرانها و ایجاد تفاهم متقابل به کار گرفته شود سخنی به میان آید.^۶ برای مثال به ندرت به مناسباً مشترک و تأثیر متقابل تمدنها و پیوستگی فرهنگی‌ها اشاره می‌شود و کمتر به نقاط اشتراک میان ادیان مختلف، به ویژه میان «مسيحیت» و «اسلام»، پرداخته می‌شود. در چند سال اخیر تلاشهای محسوس و کوشش‌های گسترده در کار است تا با توسل جستن به نظریه‌های بی‌پایه و اساس و انگشت گذاردن بر حواله زودگذر سیاسی و رویدادهای بی‌اهمیت تاریخی و دامن زدن به پیشداوری‌های قدیمی، تغییر و تحولات اخیر را به نفع برتری و جهان‌شمولی تمدن و فرهنگ غرب و حقانیت ارزش‌ها و معیارهای برخاسته از آن به اثبات رسانند؛ که نظرات سامونل هانتینگتون در مقاله جنجال برانگیز «رویارویی تمدن‌ها» از جمله آنهاست. همزمان سعی می‌شود تا پیوندهای معنوی ساخت بنياد وداد و دادوستدهای فکری و فرهنگی دیرپائی که جامعه بشری در پناه آنها موفق شده است تمدن‌های عظیمی برپا کند و به آفرینش آثار هنری ارزشمند و اکتشافات علمی مهمی نایل آید، سست و بی‌اثر و بیهوده نمایانده شود.

درچنین اوضاعی که بی‌گمان قدرتمدنان کشورهای مختلف و صاحبان زور و زر در ایجاد و ابقاء آن سهم بسزایی دارند، در درجه اول وظیفه اندیشمندان و پژوهشگران و فرزانگان شرق و غرب است که نخست خود را از قید تعلق به جریانهای سودپرست و سوداگر و ستمگر برها ندند و با کنار گذاردن پیشداوری‌های متعارف و تعبصات بیهوده دور ماندن از جار و جنجال‌ها و قیل و قال‌های که گهگاه در اینجا و آنجا به قصد عوام‌گردی و حفظ قدرت برپا می‌شود، به مطالعه و بررسی و تلاش گسترده‌ای در جهت آگاهی و شناخت عمیق از فرهنگ و تمدن‌های گوناگون همت گمارند و با شناختن و شناساندن مشترکات فرهنگی موجود و پیوندهای معنوی و ارزش‌های مشابهی که باعث تقویت حس همبستگی جهانی و ایجاد تفاهم و تسامح و تسلیم می‌شود، بر این واقعیت پافشاری کنند که ملت‌های جهان برای ادامه حیات انسانی و همیستی مسالمت‌آمیز و فائق آمدن بر مسایل و مشکلات امروز و فردای جهان، بی‌نیاز از یکدیگر نیستند و ملت‌ها در جامعه بشری، همچون اعضاء خانواده‌ای بزرگ، سرنوشتی مشترک دارند. البته این به معنای یکسان شدن فرهنگ‌ها و از میان رفتنهایکباره تمام تفاوت‌ها و ناسازگاری‌ها و جدل و جدال‌ها نیست؛ خاصه آنکه گوناگونی افکار و رنگارنگی فرهنگ‌ها و برخورد سازنده آنها، همواره باعث